

# کارل سندبرگ:

## شاعر مردم ایالات متحده آمریکا

...

از تاریخ‌گریزی نیست.

از آتش آزمونی که می‌گذریم

یا با افتخار یا با سرافکنندگی

می‌ایستیم در پیشگاه نسل آینده...

از شعر «تا آزادی آیا راهی هست؟»<sup>۱</sup>

(یکی)

ناشران کتاب‌های کارل سندبرگ، او را اینگونه می‌نمایانند:  
روزنامه‌نگاری موفق، سازماندهنده پرشکيب نیروی کار، شاعر شیفته آدمیان، موسیقیدانی هنرمند، تاریخ‌نگاری دل‌باخته مردم سالاری و میهن دوستی و...  
پیشتر، به گستره‌ای از زندگی و کتابنامه آثار او پرداخته بودم همراه با چند نمونه شعر. در اینجا بر آنم چشم‌اندازی از خدمات و فعالیت‌های اجتماعی او را در زیر رنگین‌کمان آثارش معرفی کنم.  
زندگی چهار روشنفکر معروف در ایران، بخاطر پیوستگی‌های مردمی و اثرات ژرف در تحولات جامعه‌اشان، سرشار از تجربه‌های خود ویژه و نمونه‌های آموزنده از خود گذشتگی بوده است: مارک تواین، ماکسیم گورکی، پابلونرودا و کارل سندبرگ.  
نرودا که خود بارها تأکید نمود - هیچگاه زندگیش را بین شعر و سیاحت قسمت نکرده

۱. ص. ۶۲۴ کلیات شعر کارل سندبرگ به زبان انگلیسی:

The Completed Poems of Carl Sandburg (revised and expanded edition), Harcourt  
Brace Jovanovich, New York, 1970

تاج گل افتخار شعرش را سخن زحمتکش معادن زغال لوتای شیلی می دانست که به او گفته بود: «براد من ترا می شناسم...»<sup>۱</sup>

یکبار کورزیو مالاپارته نوشت: در شیلی یا باید هواخواه کادیلآکی ها باشی یا همراه مردمی که نه مدرسه دارند و نه کفش... و این مردم که نه مدرسه دارند و نه کفش مرا در سال ۱۹۲۵ به سناتوری خود برگزیدند.<sup>۲</sup>

مارک تواین جدا از اینکه نویسندهٔ پرخواننده و تأثیرگذاری بود، موعظه گر پرشوری نیز بود که در سراسر خاک پهناور ایالات متحدهٔ آمریکا می گشت و مردم را به سوی توسعهٔ اجتماعی و اشاعهٔ دموکراسی فرا می خواند. او به عنوان سخنرانی مبرز آن چنان سحر کلام داشت که مردم بیشماری ساعت ها پای صحبت های او می نشستند و از نکته ها، هشدارها و شوخی هایش خسته نمی شدند. گفته های او دربارهٔ پیروی از قانون و دشمنی با خودکامگی و ضرورت صلح و دوستی زبانزد خانواده های آمریکایی است.

و ماکسیم گورکی - زادهٔ دامان مردم، هیچگاه در پی افکندن و قوام نظم نواز پاننشست. از کشتزار به خیابان و از آنجا به آموزشگاه ها و کارخانه یک واژه را پیوسته تکرار نمود، بهروزی: بهروزی آنان که کار می کنند و می آفرینند...<sup>۳</sup>

کارل سندبرگ از آن دسته روشنفکران بود که بی هیچ ادعا و طلبی، تأثیری شگرفت در تکوین تحولات اجتماعی و گسترش آزادی داشت. او با نوشتن اسطورهٔ آبراهام لینکلن، به ثبت زمینه های شکل گیری دموکراسی پرداخت. زندگینامهٔ شش جلدی آبراهام لینکلن (سال های چمن زار در دو جلد و سال های جنگ در چهار جلد ۱۹۳۹ - ۱۹۲۶) بیانگر شیفتگی نویسنده ای است به حقیانیت اجتناب ناپذیر دموکراسی. خود در شعری که ستایش نامهٔ لینکلن است، چنین می سراید:

لینکلن؟  
شکوه علوم انسانی و مطامع فرنگی

رازی پیچیده در پرچم ها و دود

آری گوی غبارها و بیرق ها

آری به پارادوکس دموکراسی

آری به امیدهای دولت...<sup>۴</sup>

هری گولون - از دوستان و همزمان شاعر، در کتابش «کارل سندبرگ»<sup>۵</sup> به شرح زندگی

۱. ص ۲۵۷ خاطرات پاپلو نرودا، مترجم هوشنگ پیرنظر، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۵۹.

۲. ص ۲۵۳ همانجا.

۳. نامه ها Progress, Maxim Gorky, Letters.

۴. ص ۲۵۴ کلیات شعر کارل سندبرگ

5. Carl Sandburg, Harry Golden, Lancer Books, New York, 1961

پویا و پرتلاش او می پردازد. پس از به پایان رساندن ترجمه کتاب و وقفه طولانی در انتشار، دریغ آمد که بخش هایی از این کتاب را روشنفکران پراکنده این دیار نخوانند. پیش از ارایه پیشگفتار نویسنده، و بخش های نخستین کتاب که زمینه ساز آشنایی ما با چهره واقعی کارل سندبرگ می گردد، چکیده هایی از پیشگفتار آرکیبالد مک لیش راهگشاست:

«کارل سندبرگ - یکی از نخستین شاعران شیکاگو، یکی از آن شاعران جستجوگر شیکاگو، فقط با درایتی عنایت شده از پروردگار و با مددای معمولی چنین نوشت:

به سرنوشت انسان خوشباورم و باور دارم بیشتر از آنچه بتوانم ثابت کنم آینده نژاد انسانی را...!

و خطاب به انبوه مردم گردآمده بر آرامگاه شاعر چنین می گوید:

«... آنچه ما را در این بعد از ظهر گرد هم آورده، مردی است که ایمان خوشباوریش به سرنوشت آدمی و آینده نژاد انسانی، او را به صورت یک شاعر درآورد...»

... برای سندبرگ این بدنه اثر است که اهمیت دارد، ما حاصل آنست که مورد توجه قرار می گیرد یعنی آن کل که از تمام اجزای خود از نظر اوجی، عظیمتر است. و آنچه این کل را می سازد، آنچه این بخش ها را به هم پیوند می دهد البته - و به روشنی، آن خوشباوری است که شاعر سرگردان شیکاگو آن را بیان داشت. سندبرگ موضوعی با خود داشت. آن موضوع ایمان به انسان بود. و شما آن را در عنوان کتاب این شاعر شیکاگو می یابید: مردم، آری.

... اگر کسی باشد که برای مردم معینی نوشته ولی در دل، به تمام آدمیان رسیده باشد، او کارل سندبرگ است.

... آثار سندبرگ سنگ محک زندگی آمریکایی ها شده، آمریکاییانی که در مورد خودشان، در مورد انسانیت و سرنوشت انسان خوشباور شده اند... و سندبرگ یک آمریکایی بود، آمریکایی زمان ما، نسل ما... تلاش هایش، تلاش های نسلی بود که بسیاری از ما به آن تعلق داریم: تلاش های بحران بزرگ اقتصادی و جنگ های بسیار و بحران نژادی پیوسته و همه چیزهای دیگر...

... او در زمانه دیرباور و ناباور و اغلب بدبین راه تازه‌ای یافت برای بیان

آنچه آمریکاییان دیری است داشته‌اند...»<sup>۱</sup>

کارل سندبرگ در «یادداشت‌هایی بعنوان دیباچه» در آغاز کلیات شعر خود حرف‌هایی

شنیدنی دارد:

... در شیکاگو شنیدیم ویلیام باتلر ییتس از پدرش نقل کرده بود:

«آنچه را که بتوان توضیح داد، شعر نیست». شاعر اسپانیایی، لورکایک سیب ساده را همچون دریا نامحدود می‌دید. زندگی یک سیب از آن دم که گل ظریفی است تا لحظه‌ای که سیب سرخی می‌گردد و از درخت به دامن علفزار فرو می‌غلطد، همسان آهنگ جاودانه جذر و مدها اسرارآمیز است...

شاعران گوناگونی وجود دارند: شاعران پرستشگاه‌ها و گوشه‌های دنج، شاعران کشتزاران سبز و آرامش زمین در چرخش دگرگونی‌ها... شاعران خیابان‌ها و مبارزات، غبار و رزم. شاعران خشم ناخواسته یا عادلانه، شاعران مردمی ساده به‌زیستن برخاک سخت...

جان.م. سینز، در این دوران دیدگاهی را ارایه داده که حایز توجه و تفکر است: آنگاه که نسبت به زندگی عادی احساس شاعرانه بکار نرود و نتوان شعر چیزهای عادی را سرود، شعر متعالی نیروی خود را از دست می‌دهد، درست همانگونه که ساختن کلیساهای زیبا کار هر آدمی نیست.

... بسیاری از شاعران پیشین، تمام زندگی شخصی خود را به‌عنوان کار مایه شعر بکار گرفتند و شعر سروده شده از این راه را نه فقط گروهی اندک، که قوی‌مردان، دزدان و شماس‌های بسیاری خواندند... سکوت یک نویسنده در برابر موضوعات روزانه زندگی، تبلیغی است که به فساد یا تباهی آزادی می‌انجامد...

یک شعر رسمی وجود دارد که فقط از نظر شکل کامل است، «کاملاً آراسته اما ناتوان از رفتن به جایی» تعداد هجاها، فشارهای معین و تناسب آوایی، قوافی لازم - مهارت بکاررفته در آن مانند یک جدول کلمات حل شده است و جاننداری و اشاره ضمنی آن از «یک ماهی خال‌مخالی مرده در مهتاب» کمتر است. گو اینکه این ماهی حتی بعنوان یک شکل خاموش بیان می‌دارد که زمانی بعنوان یک ماهی زنده در آب‌های شفاف به‌شنا بود. یک شاعر به‌نمایش جانمایه شعرهایش به‌ما توضیح می‌دهد که از نظر او شعر یعنی چه...

---

۱. همانجا.

جورج اید<sup>۱</sup> می‌گوید: یک اثر کلاسیک، کتابی است که مردم مانع میرایی آن می‌شوند... الیور وندل هلمز<sup>۲</sup> - قافیه پرداز ماهر به یک شاعر جوان چنین گفت: با نثر همه منظورت را بیان می‌کنی اما با شعر آنچه را که ضروری است...

با گذشتن سال‌ها، تجربه، ثبت‌های تازه‌ای را در هستی ذهنی ما می‌نگارد. ما به چند اثر هنری که پیشتر آن‌ها را مردود دانسته بودیم، مواجه می‌شویم و ارزش‌های از دست داده آن‌ها را باز می‌یابیم. همچنانکه زمان پیش می‌رود، کار، عشق، خنده، درد و مرگ بر ما اثر می‌گذارند. ما روی تخم‌های آنچه پیش آمده می‌خوابیم با این نیت که این جوجه کشی، عالی از آب درآید.

از میان آوازا و نشان‌ها و معمای تکامل شخصی به چشمانی برمی‌خوریم که هدف‌های مردم، هنر، کتاب‌ها و شعرها را که ما پیش از این ندیده بودیم. فراچنگ می‌آورند...

... در سن شش سالگی از همان آغاز که انگستانم الفبا را نقش زدند، تصمیم گرفتم وارد ادبیات شوم. در دهسالگی حروف الفبا را برتخته‌سنگ‌ها، کاغذها، جعبه‌ها و دیوارها با شکلی بد نگاشتم و این شوق در من می‌جوشید تا یک علامت‌نگار شوم... در بیست‌سالگی در پورتوریکو سرسازی آمریکایی بودم که نامه‌هایش در روزنامه میهنی چاپ می‌شد... در بیست و سه سالگی یک روزنامه دانشکده‌ای راه انداختم که هنوز پس از گذشت پنجاه سال برایم سرگرم کننده است... در یک دوره شش ساله چهار کتاب شعر بیرون دادم سرشار از لغزش‌های متنوع. آری جز خودم کسی دیگر به موفقیت‌ها و کمبودهای کار واقف نیست. در این دوره برای بچه‌ها دو کتاب نوشتم. یکی از آن‌ها درباره دو آسمان خراش بود که می‌خواستند بچه‌دار شوند. در پنجاه سالگی یک زندگینامه دوجلدی و ابنان شعر آمریکایی را منتشر ساختم و همواره این معما وجود داشته که آیا من شاعرم یا زندگینامه‌نویس، خنیاگری سرگردان با گیتاری در دست یا هانس کریستیان آندرسن غرب میانه، یا تاریخ‌نگار رخدادهای جاری که گزارش‌های روزنامه‌اش در کتاب آشوب‌های نژادی شیکاگو گرد آمده‌اند...

در تمام زندگیم تلاش کرده‌ام که خواندن، دیدن و شنیدن و نوشتن را نیک دریابم... و من هنوز به سفر می‌روم، هنوز جستجوگر<sup>۳</sup>.  
و راستی شعر چیست؟

1. George Ade

2. Oliver Wendel Holmes

۳. از کلیات شعر کارل سندبرگ: یادداشت‌هایی به‌عنوان دیباچه.

- شعر هنر پلاستیک زبان انسانی است.
- شعر پویه‌های صدای مشخصی است در راستای نقطه‌های ناپیدای پژواک‌هایش.
- شعر توالی نقطه‌ها و خط‌ها، ژرفاهای املائی، حفره‌ها، چراغ‌های چهارراه‌ها و پیچه‌های مهتابی است.
- شعر گره‌ای است سفت، دور زمان نواخت یک اندیشه، دور اندیشه و اندیشه اندیشه آخرین درهم فرورفته که هنوز عددی برای آن نمی‌توان یافت.
- شعر پژواکی است از رقصنده‌ای ناپیدا، خواهان همراهی.
- شعر دفتر خاطرات جانوری دریایی است به‌زیستن در خشکی مایل به پرواز در هوا.
- شعر مجموعه‌ای است از توضیحات زندگی - محو در افق‌ها، آنچنان بشتاب که گفتنش دشوار.
- شعر، آسمانی تیره از مهاجرت اردک‌های وحشی.
- شعر، نقره‌ ماه گمشده در شکم غوکی طلایی
- شعر، خاموشی و گفتگوی ریشه‌ خیس پرتلاش گلی با شکوفه درخشانش در آفتاب.
- شعر، کوله‌باری از خاطره‌های ناپیدا.
- شعر، ترتیب پویای هجاهای .
- شعر ریاضیات رازآلود پر احساس از آتش، دودکش‌ها، کلوچه‌ها، بنفشه‌ها، مردم و غروب‌های ارغوانی.
- شعف به‌چنگ آوردن یک تصویر، آواز یا جاذبه، در منشور دل‌بخواهی از واژه‌ها<sup>۱</sup>

پرتال جامع ادبیات فارسی

(۹۵)

### پیشگفتار هری گلدن از کتاب زندگینامه کارل سندبرگ

برآنم که درباره کارل سندبرگ بنویسم اما می‌دانم که این کتاب فقط یک زندگینامه نیست. برای نوشتن زندگینامه‌ای از این دست شخص باید شش سال آزرگار در دانشگاه

۱. تعاریفی از شعر، ص. ۳۱۷ کلیات اشعار سندبرگ.

ایلی نویز به بررسی و دسته‌بندی پژوهش‌های مربوط به سندبرگ پرداخته‌اند. و من آنچنان پیرو فربه و شاید ناشکیبایم که نمی‌توانم وقت عاجل را مصروف آن منابع و مآخذی نمایم که «بی‌مدد آن‌ها این کتاب ناممکن بود به‌زور طبع درآید...»

از آنجا که نگارش زندگینامهٔ یک بازرگان سرشناس دست‌کم دو سال زمان می‌برد، به‌انجام رساندن شرح زندگی شاعر برجستهٔ جهان کمتر از بیست و دو سال بدرازا نخواهد کشید.

چشمهٔ جوشان پژوهش من، علاقه‌ای است که به کارل سندبرگ دارم. او را نزدیک‌ترین دوست خود می‌دانم و با آنکه برای منتقدان با ذکاوت که بعضی وقت‌ها کوشیده‌اند از اهمیت کارش بکاهند، احترام قایلیم اما به‌سنجش آن‌ها باور ندارم.

پس از تأمل زیاد دریافتم که کتاب برخلاف آنچه تصور می‌کردم دشوار نبود. همچنان‌که در فکر معرفی سندبرگ بر زمینهٔ زندگی آمریکایی بودم، فهمیدم باید حیات اجتماعی آمریکاییان دو سدهٔ گذشته را بازآفرینی نمایم. این چنین بود شخصیت سندبرگ، نقطهٔ رویکرد کار من گردید.

این شاعر، بعنوان روزنامه‌نگار به‌صحنهٔ زندگی آمریکایی پا می‌گذارد. در مجلات رادیکال و اسکون‌سین و ایلی نویز به‌درج رویدادها می‌پردازد.

گزارشگری که از میان اعتصاب‌های کارگری، سنگربندی‌های خیابانی و آشوب‌های نژادی می‌گذرد دربارهٔ مالی مگوایز،<sup>۱</sup> پینکرتون‌ها،<sup>۲</sup> کارگران صنعتی جهان<sup>۳</sup> و اتحادیه‌های کارگری که از همان جوانه‌های نخستین با آن‌ها همراهی داشت، مطلب می‌نویسد. این شاعر، با آن ابرنقره‌ای مو که از آغاز این درگیری‌ها حضوری فعالی در آن‌ها داشت، اکنون برای تماشاگران تلویزیون ملی، گیتار می‌نوازد و یک ستارهٔ سینما با آهنگ او می‌رقصد و خوشمزگی‌هایی می‌کند. ناگفته نماند که سندبرگ در وقت آزاد هم به‌ضبط موضوعات و قصه‌هایی برای بچه‌ها می‌پردازد.

این کتاب بازتابی نه از زندگی یک ادیب، بلکه تلاش‌گوییایی از یک کشور بزرگ است. و این خود هم نمادی از تجربه‌های ما و هم شرح آزمایش‌هایی است که ما در پنجاه سال اخیر از سر گذرانندیم.

---

۱. Molly Maguire = اعضای انجمن سزی که از ۱۸۶۵ تا ۱۸۷۷ برای رسیدن به شرایط بهتر کار و حقوق مناسب معدنچیان، علیه صاحبان معادن دست به اقدامات تروریستی زدند.

۲. Pinkertons = کارآگاه‌های خصوصی در آمریکا

3. Industrial Workers of the = I.W.W. World

در دبیرستان‌های آمریکا، نوشته‌های سندبرگ را بیش از هر نویسنده آمریکایی زنده دیگری می‌خوانند. این امر را می‌توان از شعرهای عمومی گلچین شده او مانند شیکاگو، علف، و مه که در کتاب‌های درسی آمده و بررسی نامه‌نگاری‌هایش حدس زد. در واپس‌نگری به این پانزده سال گذشته صدها پاکت قهوه‌ای رنگ و کلفت مربوط به فعالیت‌های ادبی دبیران مدارس را می‌بینیم که در هر کدام از آن‌ها چهل یا پنجاه دست‌نوشته تحقیقات دانش‌آموزان وجود دارد. گاه، بیوست آن‌ها یادداشت‌هایی از این دست وجود دارد: ... از دانش‌آموزان خواستم درباره مفهوم شعر جناب‌عالی - علف، تحقیقی بنویسند و امیدوارم این نوشته‌ها مقبول طبع واقع گردد...»

بدون آنکه بخواهم دیدگاه‌های منتقدان را نادیده بگیرم، باید بگویم کارل سندبرگ کسی است که توانسته در پنج زمینه خوش بدرخشد: شعر، تاریخ، زندگینامه، داستان و موسیقی. و من این‌ها را برای آن نمی‌نویسم که به افتخارهای او چیزی بیفزایم چرا که این سنجش هرروزه توسط میلیون‌ها آمریکایی در شرایط سنی، نژادی فعالیت‌های و ملیتی مختلف ابراز می‌شود آن‌ها که کارل سندبرگ را می‌شناسند و دوستش دارند.

هری گلدن

شارلوت، کارولینای شمالی

یکم اوت ۱۹۶۱

\*\*\*

## بلندای باورنکردنی

بخش نخست کتاب زندگینامه کارل سندبرگ

اثر گذارترین چیزهایی که در همان دیدار نخست کارل سندبرگ در ذهن می‌ماند یکی سیمای فراموش‌نشده او و دیگری بلندای باورنکردنی هیکلش است. قدی که به یک متر و هشتاد سانتی‌متر می‌رسد. بنظر من اثر قامت بلند سندبرگ ناشی از شباهت اوست به یک سرخپوست آمریکایی: پوست رو به قرمز صورتی ناهموار با گونه‌هایی بیرون زده، باسن باریک و شانه‌های پهن. او از آن آدم‌هایی است که با دیدنش می‌گوییم بلند قد است زیرا باید بلند قد باشد. و کسی از او چنین یاد می‌کند:



هنگامیکه جوان بود و سبزه، همسان سرخپوست‌های بی‌باک قبیلهٔ سوا همه‌شانه بود و دو چشم مراقب. پس از آنکه مویش رو به سپیدی رفت، بیشتر شبیه یک رئیس قبیله شد، سرخپوستی که مالک چاه‌های نفت است.

با آنکه امروزه چهره‌های زیبا را با معیارهای رسانه‌های گروهی می‌سنجند اما من باید بگویم که سیمای سندبرگ پدیده‌ای خودویژه است. اگر از او تصویری، عکسی یا حتی مجسمه‌ای در دست باشد، اثر هیچ‌کدام از آن‌ها یکسان نیست و کفایت نمی‌کند زیرا آن‌ها حالت ثابتی از او نمی‌نمایانند که بطور مشخصی یادآور خود او باشد...

خانم سندبرگ به‌من گفته که در خلال این پنجاه سال نتوانسته او را خوب بشناسد. کارل همیشه همان طرّه نامنظم افتاده برپیشانی را داشته و همان عادت متمایل کردن بدنش رو به جلو و حالت شتاب را.

### نشست مشترک کنگره

در اسناد ثبت شده کنگرهٔ آمریکا چنین آمده است:

همینکه سام ری برن<sup>۱</sup> محترم، سخنگوی خانهٔ نمایندگان می‌گوید:  
و اکنون مایهٔ امتنان بسیار زیاد منست و آن را امتیاز بزرگی برای خود می‌دانم که می‌توانم به شما مردی را معرفی کنم که به یقین بیش از هرکس دیگری دربارهٔ روزگار، امیدها و آرزوهای آبراهام لینکلن، صاحب اطلاع است. او به پژوهش پرداخته و دریافت‌های خود را از شخصیت سریلند این مرد بزرگ و نیک بر روی کاغذ آورده است. خوشوقتم و این را برای خود افتخاری می‌دانم که این تاریخ‌نگار بزرگ، کارل سندبرگ را به شما معرفی کنم...

اعضا به پا می‌خیزند و هلله و کف زدن سالن را پر می‌کند.

این فرصت نتیجهٔ تصمیمی بود که نمایندگان سنا، موافقت داشتند:

بیادبود یکصد و پنجاهمین سالگرد تولد آبراهام لینکلن، دو مجلس کنگره، در تالار مجلس، رأس ساعت یازده صبح روز پنجشنبه دوازدهم فوریه ۱۹۵۹ حضور بهم

1. Sioux

2. Sam Rayburn

برسانند.

واژه‌های فوق، عین مطلب توافق شماره ۵۷ نمایندگان بود، امید اعضای کنگره حاکی بر آن بود که نشست مشترک بیادبود یکصد و پنجاهمین سالروز تولد لینکلن، پیش‌درآمد پیوستگی خردمندانه پیشامدهایی باشد که در ژرفای دل مردم آمریکا، احترام ناگستنی را بوجود می‌آورد. در این مراسم، هنرپیشه‌ای چون فردریک مارش<sup>۱</sup> خطابه گیتس‌برگ را خواند. سپس اعضای هردو مجلس کنگره همراه با نه نفر قاضی دیوان عالی، اعضای کابینه پرزیدنت آیزنهاور، اعضای سپاه دیپلماتیک واشنگتن و دیگر میهمانان در ستایش کارل سندبرگ به پا خواستند.

سندبرگ به مدت بیست دقیقه به سخنرانی پرداخت. بندهای آغازین و پایانی سخنان او از این قرار است:

در داستان زندگی بشر، کمتر مردی بر زمین پدیدار می‌گردد که هم فولاد باشد و هم ابریشم، هم به سختی صخره‌ها باشد و هم به نرمی مه لغزان، و در دل و ذهن خود تناقض طوفانی مرگبار و صلحی وصف نشدنی و کامل را نگاهدارد...

(پایان)

### چند شعر

شعر کارل سندبرگ بطور خودویژه‌ای آمریکایی است: زندگی دست نخورده دشت‌های ایلی نویز، باورهای غمبار یک دینامیتیچی، هیاهوی توده‌ها، عطر ساده و ژرف شادی مردم ساده، تلاش دختران کارگر با بغچه‌های زیربغلشان و امید مرد چلاق‌ی به زندگی برزمینه دلنشینی از عشق به بهروزی آدمیان. شعر توده‌ها توجه تکان دهنده شاعر به زندگی فقیران است.

... میلیون‌ها فقیر/ صبور و رنجبر،/ صبورتر از پرتگاه‌ها، جذر و مدها و ستارگان بی‌شمار...

و در شعر جاده و انتها، بزرگراه را درمی‌نوردد:

آنجا که شکل‌های گرسنگی سرگردانند

1. Fredric March

و فراریان درد هم‌رهند.

شعر هوچی افشاگر عوام‌فریبانی است که از باورهای دینی مردم سواستفاده کرده، کاسه‌لیس سرمایه‌داران بوده، مردم ساده‌دل را به ریاضت و قناعت فرا می‌خواند:

و من مذهبی را از مردی نمی‌گیرم

که جز با دهانش کار نمی‌کند...

و ذهنش را خاطره‌ای جز چهره بانوی دلار نقره‌ای آمریکایی نمی‌آکند

و فریاد برمی‌آورد که مسیح هیچگاه با دزدان بزرگ بر سر یک سفره

نمی‌نشست.

شعر دختری در قفس غمناکه فساد زیبایی است در مذبح دلار:

دلارهای نهفته در حق‌هق و پچ‌پچه

شعله گل سرخی در مو...

شعله ابریشمی در گلو

و منظومه بلند کتیبه‌های غرب سوخته، آینه تمام‌نمای زندگی مردمان روزگار شاعر

است.

شعر مرد شکسته‌انگشت، مقاومت انسانی است که در جنگ جهانی دوم اسیر

فاشیست‌ها می‌شود و در مقاومتی باورنکردنی جان فدای راه دوستانش می‌کند... بندبند

تنش را می‌شکنند و او نامی بر زبان نمی‌آورد. در هر بند، مصراع‌ها ضرب آهنگی

تکان‌دهنده دارند...

در اینجا سخن را کوتاه می‌کنیم و برای پرسه در برونه (فرم) و درونه (محتوای شعر

کارل سندبرگ چشم انتظار فرصتی دیگر می‌نشینم.

□ کاکا سیاه

کاکا سیاهم

ترانه خوان

رقصنده...

نرمتر از گُرک پنبه

سخت‌تر از خاک تیره

جاده‌ها را کوبیده در آفتاب

با پای برهنه بردگان...

کف دندان‌ها... بر خورد شکننده خنده...  
عشق سرخ خون زن،  
عشق سپید بچه سیاه‌های شیطان  
عشق پر ملال نواخت با نجو  
عرق ریخته و بجان آمده برای دستمزد برداشت محصول  
غرش خنده با دست‌هایی چون چکش‌ها  
مُج‌های محکم بردستگیره‌ها  
خندان رُویاهای جنگل‌های قدیمی،  
به تلاطم، چون آفتاب و شبنم و زندگی قطره‌های ثابت جنگل  
غمناک و من‌من‌کنان با خاطره‌هایی از پابندها:  
کا کاسیاهم  
بنگریدم  
کا کاسیاهم.



□ رفته

همه دوست داشتند چیک لوریمر را  
در شهر ما،  
تا دورترها،  
هرکسی دوستش داشت. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
بنا بر این ما همه دوست می‌داریم دختری رها،  
وابسته رُویای دلخواهش. مال جامع علوم انسانی  
اکنون کسی نمی‌داند کجا رفته چیک لوریمر،  
نمی‌داند چرا جامه‌دانش را بست.... چند خرت و پرت کهنه.  
ورفته،  
رفته با آن چانه‌کوچکش  
جلوتر از خودش،  
و موی نرمش، بیرون زده آشفته  
از زیر یک کلاه پهن

رقصنده، خواننده، یک دلدادۀ خندان شیفته.  
بوده آیا ده مرد یا یکصد چیک سرگردان؟  
بوده آیا پنج مرد یا پنجاه، با قلب های آزرده؟  
هرکس چیک لوریمرا دوست داشته  
کسی نمی داند کجا رفته او.

### □ دینامیتچی

در میکده ای آلمانی، به شام نشستیم با یک دینامیتچی  
بخوردن استک و پیاز.

و او خندید و باز گفت ماجراهایی از همسر و

کودکانش و مسئله کار و طبقه کارگر...

و این خنده مرد کوهواره ای بود که زندگی را

چیزی پریار و سرخگون می دانست همچو خون،

آری لبخندش صدایی در داد چون فریاد پرنندگان خاکستری

که با بال های پرواز خود در عبور از طوفان

شکوهی از شادی را بیجا می گذارد...

نام دینامیتچی را در روزنامه ها بعنوان دشمن ملت می برند

و اندکند نگاهبانان کلیساها یا مدرسه ها

تا در برویش بگشایند

تا پایان استک و پیاز،

سخنی نراند از روزها و شب های ژرف خود بعنوان یک دینامیتچی

و تنها من،

بیاد می آورم او را بعنوان دوستدار زندگی،

دوست دار کودکان و

دوست دار همه آنچه آزاد است

و آن لبخند شاد قوی در همه جا

دوستدار قلب های سرخ و خون سراسر دنیا.

ترجمه: هاشم حسینی